

پیش‌خواران

یادمانی برای نماینده مرجعیت شیعه در شهر هامبورگ آلمان

روایت تأسیس مرکز اسلامی در قلب اروپا

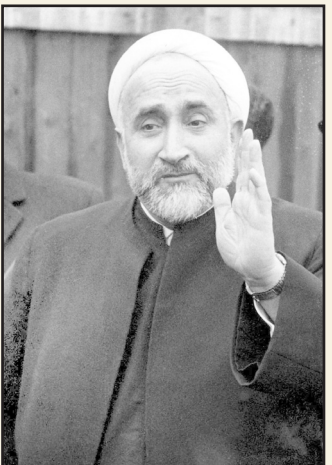
■ **محمد رضا کائینی**



اثری که هم اینک در معرفی آن سخن می‌رود، به اعزام زنده یاد حاج آقا سلا م والمسلمین محمد محقق‌ی لاهیجی به کشور آلمان و تأسیس مسجد پراوازه هامبورگ

از سوی مرجع اعلا‌ی وقت، یعنی آیت‌الله‌العظمی حاج آقا حسین طباطبایی بروجردی پرداخته است، هر چند پیش‌تر در این‌باره، مطالب منترقه‌ای در کتب تاریخی مختلف منتشر شده بود، اما این پژوهش، با اتکاء به اسناد موجود و به گونه‌ای مستوفی، به تشریح ماجرا پرداخته و ابعاد گوناگون آن را، باز نمایانده است. «سفیر شیعه در غرب»، توسط مرکز اسلامی امام علی(ع) هامبورگ تدوین یافته و مرکز اسناد انقلاب اسلامی آن را منتشر ساخته است. ناشر در دیپاچه این دفتر، در باب موضوع و محتوای آن، چنین آورده است:

«بسط و گسترش اسلام در اقصی نقاط عالم در طی قرون متمادی و به تبع آن وجود شیعیان و پیروان اهل بیت(ع) در کشورهای مختلف جهان، از روزگار دور توجه نهاد مرجعیت و روحانیت را برای حمایت و هدایت آنان جلب کرده بود، لذا اعزام مبلغانی برای آشنایی بهتر شیعیان با معارف اهل بیت(ع)، اقدامی در این راستا بود. این موضوع به ویژه در عصر مدرن و جابه‌جا شدن و مهاجرت برخی از ایرانیان به غرب، برای کار و تحصیل زندگی، مرجعیت شیعی ایران را بر آن داشت، تا مبلغانی را برای رسیدگی و تمشیت امور مذهبی معتقدان و اداره مساجد و اماکن مذهبی شیعیان، اعزام



زنده یاد حاجت‌الاسلام والمسلمین محمد محقق‌ی لاهیجی

نمایند. در سال ۱۳۳۲، گروهی از ایرانیان مقیم هامبورگ، در یک گروه‌مایی، پیشنهاد تأسیس مسجدی را برای عبادت و برگزاری جلسات دینی مسلمانان، با مرحوم آیت‌الله العظمی بروجردی مرجع تقلید شیعیان جهان، مطرح کردند. ایشان در نامه‌ای ضمن موافقت با اج‌رای این طرح، مبلغی را برای انجام دادن این کار، کمک کردند. هم‌زمان با این اقدام، گروهی از بازرگانان تهران نیز، مسئولیت جمع‌آوری کمک‌های مالی، برای احداث مسجد هامبورگ را برعهده گرفتند. بدین سان حاجت‌الاسلام محمد محقق‌ی، به عنوان نماینده آیت‌الله بروجردی و نخستین امام مسجد هامبورگ، انتخاب شد. پس از ورود ایشان به هامبورگ، زمین مسجد که وجه آن از سوی یکی از تجار خیر ایرانی اهداشده بود، خریداری شد. یک شرکت آلمانی به اتفاق مهندس حسین لرزاده معمار هنرمند ایرانی، مأموریت یافت تا طرح احداث مرکز اسلامی هامبورگ را در کنار دریاچه پیش‌رو، شرح مختصر و مستندی از تلاش‌ها و تکاپوهای حاجت‌الاسلام محقق‌ی به دست می‌دهد و در ضمن آن، به موقعیت کشور آلمان و وضعیت شیعیان در آنجا، روابط آنها با سایر مسلمانان آن دیار و نحوه تعاملات‌شان با دولت آلمان می‌پردازد. بنایی که حاجت‌الاسلام محقق‌ی پایه‌گذاری کرد، چندی بعد به دست آیت‌الله شهید دکتر سیدمحمد بهشتی، به پایگاهی برای وحدت مسلمین، محل عبادت و آموزش آنان و فعالیت‌های انقلابی علیه رژیم پهلوی تبدیل شد و در انتشار افکار انقلابی، در میان ایرانیان مؤثر بود. مرکز اسناد انقلاب اسلامی در راستای معرفی فعالیت‌ها و بزرگداشت خدمات حاجت‌الاسلام محقق‌ی، اقدام به انتشار این کتاب کرده است. در پایان ضمن تقدیر از گردآوردگان اثر، از همکاران پر تلاش مؤسسه فرهنگ‌ی هنری، تقدیر و تشکر می‌کنند…»

حجت‌الاسلام والمسلمین محمدحسن جمشیدی

را بیشتر در قامت یکی از آزادگان شاخص می‌شناسند، حال آنکه او در زمره مبارزان فعال انقلاب اسلامی، در شهرهایی چون پشهر و نکا بوده است. در مقال بی‌آمده، روند نهضت اسلامی در این شهر، در آیینته خاطرات این روحانی مجاهد، مورد بازخوانی تحلیلی قرار گرفته است. مستندات این نوشتار، از کتاب خاطرات ایشان برگرفته شده است. امید آنکه تاریخ پژوهان معاصر و عموم علاقه‌مندان را مفید و مقبول آید.



«خواندنی‌هایی از فرآیند انقلاب اسلامی در شهرستان نکا»

در آیینه خاطرات حاجت‌الاسلام والمسلمین محمدحسن جمشیدی اردشیری

از شهر به روستاهای اطراف

کاروان انقلاب به راه می‌انداختیم

علاقه‌مندان به انقلاب اسلامی، حجت‌الاسلام والمسلمین محمدحسن جمشیدی اردشیری را بیشتر در قامت یکی از آزادگان شاخص می‌شناسند، حال آنکه او در زمره مبارزان فعال انقلاب اسلامی، در شهرهایی چون پشهر و نکا بوده است. در مقال بی‌آمده، روند نهضت اسلامی در این شهر، در آیینته خاطرات این روحانی مجاهد، مورد بازخوانی تحلیلی قرار گرفته است. مستندات این نوشتار، از کتاب خاطرات ایشان برگرفته شده است. امید آنکه تاریخ پژوهان معاصر و عموم علاقه‌مندان را مفید و مقبول آید.

■■■■

■ **پیش‌بینی عارفی بزرگ، درباره پیروزی اسلامی**

حجت‌الاسلام والمسلمین محمدحسن جمشیدی اردشیری، در زمره شاگردان و یاران عارف و اصل، زنده‌یاد آیت‌الله حاج شیخ محمد کوهستانی است و از سلوک فردی و اجتماعی وی، خاطراتی شنیدنی دارد.

وی در بی‌دستگیری امام خمینی، با آن عالم بزرگ دیداری داشت و از او، پیش‌بینی فراگیری و پیروزی انقلاب اسلامی را شنید:

«پس از دستگیری حضرت امام در خرداد ۱۳۴۲، مدام به خانه مراجع می‌رفتم و از آنها می‌خواستیم، تا برای آزادی امام اقدام کنند. از وضعیت امام اطلاع نداشتیم و بسیار نگران بودیم، تا بالاخره مرحوم آیت‌الله سیداحمد خونساری، در زندان با امام ملاقات کردند و خبر سلامتی ایشان را به ما رساندند. بعد به شهید حاج آقا مصطفی خمینی اجازه ملاقات دادند و ایشان به قم که برگشت، در جمع طلاب سخنرانی کرد و گفت جای نگرانی نیست و از تابستان سال ۱۳۴۲، که صبور و هوشیار باشیم! از قول امام، از ما خواست به شهر و دیارم مازندران رفته و پس از زیارت پدر و مادر و اقوام، به زیارت مرحوم آیت‌الله سیموندھی رفتم. ایشان عاشق حضرت امام بود و از من پرسید آیا از ایشان خبر دارم؟ من خبر سلامتی امام را از زبان آقا سیدمصطفی اعلام کردم. یکی دو روز بعد من خدمت حضرت آیت‌الله کوهستانی رفتم. ایشان سخت از زنده‌خاطر بودند، اما به من دل‌داری دادند که حادته فیضیه، سراسر آغاز یک نهضت بزرگ خواهد بود…» واقعا حرف‌های ایشان، به من آرامش زیادی

داد. ایشان پس از دستگیری امام، دامادشان آیت‌الله سیداقا هاشمی‌نسب را نزد یکی از تجار معروف شهر فرستاده بود، تا به او پیام بدهد که در حمایت از امام، مغازه‌ها را تعطیل کنند، اما ایشان هنوز به شهر نرسیده بود که ساواک مانع شد! سپس استاندار مازندران، به حضور آیت‌الله کوهستانی رسیده و از ایشان درخواست کرده بود که در امور سیاسی دخالت نکنند! آیت‌الله کوهستانی هم فرموده بودند: ما وظایفی داریم و شما هم وظایفی دارید، بهتر است هر دو به عمل کنیم! حضرت آیت‌الله خمینی مرجع تقلید هستند و هیچ‌کسی حق ندارد ایشان را دستگیر کند…» همه تصور می‌کردند که آیت‌الله کوهستانی، پیرمرد زاهد و افتاده‌ای هستند که در یک روستا زندگی می‌کنند، اما موضع‌گیری‌های قاطع ایشان و آرزوی سرنوختی حکومت، واقعا برای همه قوت قلب بود…»



۱۳۵۷.هایی از یکی از اهیپمانی‌های انقلاب اسلامی

حجت‌الاسلام محمدحسن جمشیدی اردشیری: «در دو ماه یا یاتی عمر رژیم، از این روستا به آن روستا می‌رفتیم و با ۳۰، ۲۰ کامیون پر از جمعیت، به طرف نکا حرکت می‌کردیم. در طول راه هم شعار مرگ بر شاه ورد زبان مردم بود و دیگران هم به ما ملحق می‌شدند. مردم دیگر از مأموران رژیم ترسی نداشتند و خود مأموران هم حساب‌کار دستشان آمده بود که اگر بخواهند در برابر این سیل جمعیت مقاومت بکنند، نابود خواهند شد! یک‌بار مأموران جلوی حرکت کامیون‌ها را گرفتند و گفتند مردم ممکن است با دادن شعار مرگ بر شاه، برای خودشان و ما مشکل ایجاد کنند! من به آنها گفتم ترا مرو گران نگاه دار و من قول می‌دهم جمعیت پرود و برگردد و مشکلی هم پیش نیاید…»

محور این حرکت در نکا، آیت‌الله محمدی لاتینی بود. پس از برگزاری مراسم ختم شهید سیدمصطفی در قم، ما به آیت‌الله محمدی پیشنهاد دادیم که مجلس ختمی هم در نکا برگزار شود و ایشان پذیرفتند. مجلس ختم باشکوهی در مسجد جامع نکا برگزار شد و جمعیت زیادی از شهر و روستاهای اطراف در آن شرکت کردند. عده زیادی از مأموران ساواک و شهرپانی، بین مردم نشستته بودند، به دستور آیت‌الله محمدی، فردی به منبر رفت که برخلاف انتظار ما و مردم حتی یک کلمه درباره موضوع اصلی، یعنی جنایات رژیم و شهادت آقا سیدمصطفی خمینی حرفی نزد و فقط درباره اهمیت علم و عالم صحبت کرد! مردم که با انگیزه شنیدن اخباری، درباره شهادت آقا سیدمصطفی و نهضت امام به مجلس آمده بودند، حیران به یکدیگر نگاه می‌کردند و ما هم حالمان ایذا خوب نبود! من به آیت‌الله محمدی گفتم مردم اصلاً نفهمیدند که این مجلس به چه منظوری برگزار شده است…! ایشان گفتند برو منبر و اعلام کن که هدف چه بوده است…! من سریع رفتم و پشت میکروفون اعلام کردم که این مجلس، به عنوان یادبود شهادت آقا سیدمصطفی، فرزند بزرگوار آیت‌الله خمینی، برگزار شده است. اولین‌بار بود که نام امام خمینی در یک جمع برده می‌شد، چون مردم حتی در خلوت و خانه‌هایشان هم از برن نام امام می‌ترسیدند! ناگهان شور و هیجانی آمیخته به وحشت، سراسر مجلس را فراگرفت! رئیس پاسگاه نکا، دستپاچه پیش آیت‌الله محمدی رفت و در گوش ایشان چیزی گفت. بعد از ایشان پرسیدم حرفش چه بود؟ گفتند چیزی نیست، کار خودتان برسید… فهمیدم که به آقا اعتراض کرده که چرا نام امام را برده‌ایم! پس از آن در گلوگاه، مجلسی به همت مرحوم زاهدی—که مردی انقلابی و بسیار شجاع بود—برگزار شد. آیت‌الله محمدی هم حضور داشتند و من در آن مجلس، سخنرانی کردم. مأموران پاسگاه هم در جلسه حضور داشتند، ولی من از گفتن هیچ حقیقتی، فروگذار نکردم! از آنجا که آقای زاهدی بسیار فرد بافوذی بود، نتوانستند صدمه‌ای به ما بزنند و ما برگشتیم، به هر حال این مجلس و سخنرانی‌ها، تاوی مخالفت رژیم را شکست و دیگر مردم عادی هم در کوی و برزن، از جنایات شاه حرف می‌زدند…»

■ **بزرگ‌ترین و آخرین اشتباه پهلوی دوم**
به باور بسیار سیاسیون و تاریخ‌پژوهان انقلاب اسلامی، انتشار مقاله توهین‌آمیز نسبت به امام خمینی در ۱۷ دی ۱۳۵۶، بزرگ‌ترین و آخرین اشتباه رژیم شاه به شمار می‌رفت، چه اینکه در پی فضای ایجاد شده در ایران، پس از رحلت فرزند امام، بستر اعتراضات مساعد شده بود و تنها کوچک‌ترین خط حاکمیت، می‌توانست انقلابی را نیافریند. «در چنین شرایط و فضایی، امام خمینی هم، تمام قامت در میدان بودند و با سخنرانی‌ها و پیام‌هایش، نهضت را رهبری می‌کردند. بالاخره رژیم زیر فشار اعتراضات مردم، بزرگ‌ترین اشتباه خود را انجام داد! در ۱۷ دی ۱۳۵۶، فردی با نام مستعار رشیدی مطلق، مقاله توهین‌آمیزی را علیه امام، در روزنامه اطلاعات چاپ کرد. این مقاله در واقع شعله‌های بود که به خرمن آماده ملت ایران رسید! دو روز بعد یعنی در ۱۹ دی، مردم قم علیه این مقاله به تظاهرات پرداختند و رژیم با آنها درگیر شد و آنان را به خاک و خون کشید و ده‌ها تن زخمی و شهید شدند. در منطقه ما هم، همراه با مردم سایر شهرها، در ۲۹ بهمن ۱۳۵۶، مجلس ختم جهلم شهدای قم، در مسجد نکا برگزار شد. بسیاری از مرد انقلابی و متدین، در این مجلس شرکت کردند. من هم که آماده سخنرانی و روشنگری بودم از هیچ خدمتی فروگذار نکردم! به این ترتیب جلسات سخنرانی و مردم‌فرگاری، روشن‌گرانه، شروع شدند و ادامه پیدا کردند، تا وقتی که فاجعه ۱۷ شهریور ۱۳۵۷ تهران پیش آمد که سرعت تحولات را دوچندان کرد. با این حادثه، حرکت‌های پراکنده و دائمی اعتراضی در سراسر ایران، تبدیل به حرکتی دائمی و گسترده و همه‌جانبه شد. امام با پیام‌های خود، برای رژیم پهلوی و دولت دست‌نشانده شریف امامی، آبرویی باقی نگذاشتند و مردم را به مبارزه دعوت کردند و از ارتش خواستند، تا به سرفروغی پیوندند…»

تصورش را نمی‌کرد که در اثر این واقعه، نام امام آمریکا، فرایگیر شود. جیمی کارتر رئیس‌جمهور وقت آمریکا، در شب عید کریسمس مقارن با ۱۰ دی ۱۳۵۶ در کاخ نیاوران، در ضیافت شام شاه، ایران را جزیره ثبات و شاه را محبوب ایران نامیاد! ظلم و ستم شاه، برای کسی نفس باقی نگذاشته بود و حتی خوش‌بین‌ترین آدم‌ها هم، انتظار داشتند که به این زودی، آن دوران سیاه خفقان و ستم به پایان برسد! زندان‌ها پر از زندانی سیاسی بود و مردم راه به جایی نداشتند. شهادت آقا سیدمصطفی، ناگهان آتش زیر خاکستر را روشن کرد و سراسر ایران با هماهنگی معجزه‌آمیزی، به حرکت درآمد. شاه با همدستی رژیم بعث و با این حرکت، می‌خواست امام را از میدان به در کند، اما تیری که به سمت امام شلیک کرد، با سرعتی بسیار بیشتر، به سمت خودش برگشت! ناگهان سیل پیام‌های تسلیت از سراسر جهان و ایران، به سوی امام خمینی سرازیر شد و مجالس متعدد ختم آقا سیدمصطفی در سراسر ایران، تبدیل به کانون‌های اعتراض و خشم علیه رژیم پهلوی شدند و مردم شهرهای ایران، یکی پس از دیگری به پا خاستند. در همان هفته اول آبان ۱۳۵۶، بزرگ‌ترین مجالس ختم در بازار و سایر مساجد تهران، با همت شخصیت‌های بزرگی چون شهید آیت‌الله مطهری برگزار شدند. مرحوم آیت‌الله گلپایگانی به این مناسبت و در مسجد اعظم قم، مجلس بسیار باشکوهی برپا کردند. در تمام این مجالس، شرح جنایات‌های شاه و مظلومیت امام، محور برنامه‌ها بود. رژیم تصور می‌کرد این حرکت، یک حرکت زودگذر و مقطعی است. اما سبیلی به راه افتاده بود که تا ریشه رژیم را از جا نمی‌کند، به حرکت خود ادامه می‌داد…»

■ **مردمی که ترس‌شان ریخته بود!**
برگزاری مراسم بزرگداشت فرزند امام در سراسر کشور، فضای رعب و اختناق حاکم بر کشور شکست و سخن درباره کارکرد کارنامه پهلوی دوم، در میان مردم فرایگیر شد. جریان آگاهی‌رسانی در این‌باره، توسعه یافت و فضا برای پیشبرد انقلاب اسلامی، بیش از پیش مهیا گشت. حجت‌الاسلام جمشیدی در این‌باره آرزو داشت:

«هنوز ۱۰ روز از شهادت آقا سیدمصطفی نگذشته بود که در نکا مجلس ختمی برگزار شد که آغاز حرکت‌هایی بود که نهایتاً به پیروزی انقلاب انجامید.



عاریخ

تاریخ ۸۸۴۹۸۴۲۷

د

■ **نوفل لوشاتو، مهم‌ترین کانون خبری جهان**
حضور امام خمینی در دهکده نوفل لوشاتو در حومه پاریس، موجب تسریع در رسیدن پیام‌ها و خواسته‌های ایشان، به ایران و سراسر جهان شد. هم از این روی فرماندهی قوی و پربازتاب انقلاب، موجب حرکت مردم در سراسر ایران گشت. مردم پشهر و نکا نیز در این‌باره، دست به ابتکارانی زدند که شمه‌ای از آن را در ذیل می‌خوانید:

«در پی بالا گرفتن اعتراضات مردمی و پس از ملاقات وزرای خارجه ایران و عراق در نیویورک، دولت بعث عراق تصمیم گرفت تا امام را از عراق اخراج کند، با این امید که این کانون رهبری از هم بپاشد. در روز اول مهر سال ۱۳۵۷، منزل امام در نجف، توسط مأموران بعثی محاصره و به امام اعلام شد که باید دست از مبارزه با رژیم پهلوی بردارند و از دخالت در سیاست خودداری کنند که البته امام نپذیرفتند و در ۱۲ مهر، نجف را به مقصد کویت ترک کردند، اما رژیم کویت با اشاره رژیم شاه، از ورود ایشان به این کشور جلوگیری کرد! امام خمینی حدود ۹ ساعت، در مرز کویت معطل شدند و چون مذاکرات با مسئولان به نتیجه نرسید، به بصره برگشتند و در آنجا بود که رفتن به پاریس مطرح شد. سرانجام امام در ۱۴ مهر ۱۳۵۷، به پاریس رفتند و پس از اقامت کوتاهی در آنجا، به دهکده نوفل لوشاتو در حومه پاریس عزیمت کردند و در آنجا مستقر شدند و از آنجا هدایت نهضت را به عهده گرفتند. این هم یکی از معجزات شگفت‌انگیز الهی بود! چون در فرانسه، امام به راحتی توانستند که پیام انقلاب ایران را به گوش جهانپان برسانند و از آن پس، نوفل لوشاتو تبدیل به مهم‌ترین کانون خبری جهان شد! خوشبختانه آن‌ام هم‌زمان با محرم و صفر بود که همواره در تاریخ نهضت‌های شیعیان، نقطه عطف و موجب جوشش شور حسینی(ع) در گ‌های آنان بوده است. هم‌زمانی این روزها و مناسبت‌ها، زمینه وازگونی رژیم را مساعدتر و سرعت انقلاب را تسهیل کرد و عزاداری‌های محرم و صفر، بسج عمومی را در سراسر کشور شکل داد. در آن دوره، مسجد جامع نکا و منزل آیت‌الله محمدی، تبدیل به کانون مبارزه شد. کم‌کم با محوریت ایشان، هیئت‌های بزرگ انقلابی را با حضور نزدیک به ۵ هزار نفر تشکیل دادیم و من به آیت‌الله محمدی عرض کردم مردم کاملاً آمادگی دارند که به خیابان‌ها بریزند و تظاهرات بزرگی را سازمان بدهیم. در دو ماه پایانی عمر رژیم، از این روستا به آن روستا می‌رفتیم و با ۳۰، ۲۰ کامیون پر از جمعیت، به طرف نکا حرکت می‌کردیم. در طول راه هم، شعار مرگ بر شاه ورد زبان مردم بود و دیگران هم به ما ملحق می‌شدند. مردم دیگر از مأموران رژیم ترسی نداشتند و خود مأموران هم حساب‌کار دستشان آمده بود که اگر بخواهند در برابر این سیل جمعیت مقاومت بکنند، نابود خواهند شد! یک‌بار مأموران جلوی حرکت کامیون‌ها را گرفتند و گفتند مردم ممکن است با دادن شعار مرگ بر شاه، برای خودشان و ما مشکل ایجاد کنند! من به آنها گفتم ترا مرو گران نگاه دارید! من قول می‌دهم جمعیت پرود و برگردد و مشکلی هم پیش نیاید! نکتة جالب این بود که پشت بلندگو، چندبار به مردم گفتم نگویید مرگ بر شاه که مشکلی پیش نیاید! به هر حال در آن شب، چند ساعتی گروگان مأموران بودم و مردم رفتند و مجلس خود را برپا کردند و برگشتند! جمعیت هیئت‌های انقلابی به قدری زیاد بود که روستایی‌ها توان پذیرایی از آنها را نداشتند! لذا از قبل، بسته‌های غذایی را آماده می‌کردیم و مردم همراه خود می‌بردند…»

■ **روزهای پیروزی**

حجت‌الاسلام محمدحسن جمشیدی اردشیری، به موازات بالا گرفتن موج انقلاب در منطقه محل فعالیت خویش، سه بار به ساواک احضار شد. او موضع قدرت با بازجویان خویش سخن گفت و در نهایت آنان را به عقب‌نشینی و دانش، میان احضارهای او، پیروزی انقلاب اسلامی زمان زیادی فاصله نیتاد!

«من در آن دوره، سه‌بار به ساواک احضار شدم. در نوبت سوم، آیت‌الله محمدی هم احضار شدند که من به ایشان گفتم بهتر است شما نیاید! به جای ایشان، مرحوم سیدمر تقی سیدی—که انسان خوب و پاک‌ی بود—مهم‌راهم آمد و با هم به ساواک سلساری رفتیم. در آنجا وقتی فهمیدند که آقای سیدی به جای آیت‌الله محمدی آمده او را از ساختمان بیرون برداشتند و از من بازجویی کردند! بازجو شروع به پرخاش کرد و گفت حالا دیگر شب‌ها، برای من کاروان را می‌اندازی؟ گفتم در سه‌صدا کرد و من نهایتاً گفتم باباجان! چرا خواهی؟ مردم شاه نمی‌خواهند! من و تو چه ربطی دارد که می‌خواهند عوضش کنند؟ تشر زد که برو بگو آیت‌الله محمدی بیاید. گفتم به ایشان کاری نداشته باشید، چون مردمی که در کنار ایشان هستند، همه از جان گذاشته‌اند. اگر ایشان را احضار کنید، یک‌مرتبه ۱۰ هزار نفر دنبالش راه می‌افتند و شما حرف‌شان نمی‌شوید! آن بازجو سخت پکه خورد و گفت حالا که این طوطی است، لازم نکرده بیاید! به هر حال بعد از احضار ما به ساواک، اعتراضات مردمی قوت بیشتری پیدا کرد. تظاهرات در سراسر کشور، فرایگیر شده بود. در روز ۱۷ دی، تظاهرات مردم نکا، به درگیری با مأمورین انجامید و چهار نفر مجروح شدند. در روز ۱۸ دی، مردم مجدداً به خیابان‌ها ریختند و چندین تن شهید و مجروح شدند. یک هفته بعد، شاه از ایران رفت و مردم نکا هم همراه با مردم سراسر کشور، این رویداد را جشن گرفتند. سپس سراسر بازگشت حضرت امام آمد و همراه با آیت‌الله محمدی و چندتن از روحانیون، به سوی تهران حرکت و ایشان را زیارت کردیم…»